چارلز ال گلیزر، استاد دانشگاه جرج واشنگتن: رقابت قدرت‌های بزرگ بازگشته است

معمای امنیت حاکم بر روابط آمریکا با چین و روسیه

سجاد عطازاده
مترجم

«معمای امنیت» به‌عنوان یکی از رایج‌ترین اصطلاحات در روابط بین‌الملل به وضعیتی اشاره دارد که در آن بازیگر «الف» برای حفظ امنیت خود دست به ازدیاد اقدامات امنیتی می‌زند، ولی بازیگر «ب» آن را اقدامی در جهت امنیت‌زدایی خود می‌بیند. چارلز ال گلیزر، استاد ممتاز علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاه جرج واشنگتن- که یکی از بزرگ‌ترین متخصصان جهانی نظریه رئالیسم تدافعی به‌شمار می‌رود- در مقاله «عامل ترس، چگونه بفهمیم که در یک معمای امنیت قرار گرفته‌ایم» که در شماره جولای/ آگوست ۲۰۲۴ نشریه فارن‌افرز منتشر شده است، معنای امنیت را حاکم بر روابط ایالات‌متحده آمریکا با روسیه و چین می‌داند. او مشخصا به این مساله مهم اشاره دارد وضعیتی که آمریکا با چین بر سر تایوان در آن گرفتار آمده، سبب شده هیچ گزینه مطلوبی برای واشنگتن وجود نداشته باشد، زیرا اگر به تقویت تایوان نپردازد، چین را به نوعی به حمله به این جزیره ترغیب خواهد کرد و اگر هم به تقویت نظامی تایوان ادامه دهد، سبب ایجاد حس ناامنی در پکن می‌شود و ریسک بالای جنگ را به جان خواهد خرید.

[عصر] رقابت قدرت‌های بزرگ بازگشته است. با پایان یافتن دوران تک‌قطبی پس از جنگ سرد، ایالات‌متحده و چین اکنون بر سر تجارت و فناوری با هم رقابت می‌کنند، در یک مسابقه تسلیحاتی متعارف و هسته‌ای با هم رقابت دارند و به‌دنبال مقابله با یکدیگر در کانون‌های بحران مختلف هستند. موضع تهاجمی چین تاکنون سبب آغاز جنگی تمام‌عیار نشده اما نمی‌توان همین گزاره را درباره روسیه نیز صادق دانست. تهاجم این کشور به اوکراین، سیاستگذاران در غرب را سردرگم کرده و شبح دنیایی خطرناک و مستعد درگیری را به‌وجود آورده است. این وخامت را چه چیزی تبیین می‌کند؟ دانشمندان علوم سیاسی درباره فهم رفتار چالشگرانی مانند روسیه و چین دو شیوه دارند؛ یک اردوگاه [از دانشمندان] آنها را به‌عنوان دولت‌های تجدیدنظرطلب، توسعه‌طلب یا «طماع» درنظر می‌گیرند: چین و روسیه تمایل دارند وضعیت ژئوپلیتیکی موجود را در تعقیب اهداف ملی‌گرایانه، کسب جایگاه قدرت بزرگ، تسلط ایدئولوژیک یا جاه‌طلبی‌های رهبران خودکامه خود دچار تجدیدنظر کنند. اما در اردوگاه دوم چین و روسیه اساسا «ناامن» دانسته می‌شوند. کشورهای ناامن برای محافظت از خود در برابر تهدیدات خارجی نیروهای نظامی خود را تقویت می‌کنند، قلمروهایی را که می‌توانند موجب تشکیل منطقه حائل شوند، تصرف می‌کنند و دشمن تهدیدکننده را شکست می‌دهند. براساس این دیدگاه، رقابت به‌خاطر طمع دولت‌های خاص ایجاد نمی‌شود، بلکه زاده نظام بین‌الملل- و ناامنی ایجادشده از سوی آن- است.

این بحث فراتر از مباحث آکادمیک است، زیرا هر توصیفی منجر به اتخاذ سیاست بسیار متفاوتی می‌شود. زمانی که کشوری با یک دولت ناامن روبه‌رو می‌شود، راه‌حل موجود آنقدر هم ساده نیست. در این صورت، سیاستگذاران باید به یک مفهوم کلیدی در نظریه روابط بین‌الملل فکر کنند؛ معمای امنیت.

معمای امنیت زمانی به‌وجود می‌آید که یک کشور ناامن که به‌دنبال محافظت از خود است، به‌گونه‌ای عمل می‌کند که ناخواسته باعث می‌شود دولت دیگری هم احساس خطر و ناامنی کند. [در این شرایط] تنش‌ها می‌تواند تشدید و به جنگ منجر شود، حتی اگر هر دوطرف صرفا خواستار زندگی در صلح باشند. زمانی که ایالات‌متحده با یک معمای امنیت مواجه شود، باید توانایی‌های بازدارنده خود را بهبود بخشد، اما باید به‌گونه‌ای این کار را انجام دهد که دشمنان این کشور احساس امنیت کمتری نکنند و درعین حال متقاعد شوند که واشنگتن فقط خواستار امنیت است. این کار دشوار خواهد بود، زیرا زمانی که دولتی توانایی‌های بازدارنده در خود ایجاد می‌کند، دشمن احتمالا احساس تهدید خواهد کرد. دولت‌ها در مواجهه با معمای امنیت معمولا تنها گزینه‌های بدی پیش روی خود دارند.

یافتن گزینه مناسب زمانی سخت‌تر می‌شود که تحلیلگران درباره ماهیت دولت‌ها به‌شدت متصلب فکر می‌کنند و بر این فرض هستند که کشورها به یکی از این دو دسته تعلق دارند: توسعه‌طلبان حریص یا جویندگان امنیت. سیاستگذاران باید درعین‌حال که از معمای امنیت ناشی از گروه دوم عبور می‌کنند، در مقابل گروه اول بازدارندگی ایجاد کنند، اما این تمایز دوگانه این واقعیت را نادیده می‌گیرد که بسیاری از دولت‌ها ترکیبی [از این دو] هستند. دولت‌ها می‌توانند به‌صورت توأمان حریص و ناامن باشند و به این ترتیب مدیریت آنها نیز بسیار دشوار باشد. درواقع این وضعیت احتمالا درباره رقبای اصلی ایالات‌متحده در دنیای امروز هم صادق است.

نیات بی‌رحمانه

معمای امنیت مدت‌هاست پای ثابت نظریه‌های روابط بین‌الملل است. این عبارت برای اولین‌بار در سال ۱۹۵۰ از سوی جان هرز ابداع شد؛ او معتقد بود منشورهایی که به‌دنبال امنیت در یک نظام بین‌المللی آنارشیک هستند «برای فرار از تاثیر قدرت دیگران به سمت کسب قدرت بیشتر و بیشتر هدایت می‌شوند»؛ این امر به‌نوبه خود دیگر دولت‌ها را نیز ناامن‌تر می‌کند و آنها را وادار می‌سازد برای بدترین شرایط آماده شوند. منظور از آنارشی در روابط بین‌الملل هرج‌ومرج نیست، بلکه به فقدان مرجعی اشاره دارد که از دولت‌ها در برابر یکدیگر حفاظت و توافق‌های بین‌المللی را اجرایی کند.

رابرت جرویس در دهه ۷۰ با تبیین وابستگی شدت معمای امنیت به توان نسبی قابلیت‌های تهاجمی و دفاعی نظامی یا آنچه محققان آن را «توازن تهاجمی- دفاعی» می‌نامند، درک روابط بین‌الملل را از این مفهوم افزایش داد. او در مقاله‌ای در سال ۱۹۷۸ به بررسی پیامدهای تغییرات این موازنه پرداخت. [از دید او] وقتی دولت‌ها بتوانند نیروهای تهاجمی را آسان‌تر از نیروهای دفاعی لازم برای مقابله با تهاجمات ایجاد کنند، همه به‌دنبال تقویت ظرفیت‌های تهاجمی خود خواهند بود. درنتیجه احساس ناامنی بیشتری دارند و رقابت بین آنها نیز تشدید خواهد شد. در مقابل، زمانی که قابلیت‌های دفاعی دست بالاتر را داشته باشند، دولت‌ها از امنیت بیشتری برخوردار خواهند بود و کمتر با یکدیگر رقابت خواهند کرد.

قضاوت نادرست درباره این موازنه می‌تواند منجر به فاجعه شود. در سال ۱۹۸۴، استفان ون اورا اظهار داشت که جنگ جهانی اول ناشی از اعتقاد اشتباه به تفوق نیروهای تهاجمی نسبت به نیروهای دفاعی بود. بسیاری از دولت‌های اروپایی تصور می‌کردند کسب فتوحات آسان خواهد بود؛ اعتقادی که آنها را به جنگ تشویق می‌کرد. این عقیده در سال‌های خونین بعدی از بین رفت، زیرا جنگ با مسلسل و خندق بینش‌های مربوط به فتح آسان را نابود کرد.

مطالعه معمای امنیت به محققان در دهه‌های بعد کمک کرد درک واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل را تغییر دهند که رقابت و درگیری را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست. نظریه‌پردازانی مانند کنت والتز معتقدند در دنیای آنارشیک، دولت‌ها تمایل به همکاری ندارند، زیرا بیم دارند مورد سوءاستفاده دیگران قرار گیرند- مثلا با تقلب در توافقنامه‌ها. اما در مقاله «واقع‌گرایان به‌عنوان خوشبینان» که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، نشان داد که چگونه ادغام دیدگاه والتز درباره نظام بین‌الملل با بینش‌های حاصل از مطالعات مربوط به معمای امنیت می‌تواند راه فرار از ناامنی ایجادشده از سوی نظام را نشان دهد. درواقع همکاری و خویشتنداری یک جانبه، به جای رقابت و تجاوز، می‌تواند بهترین گزینه برای یک کشور در دنیای ناامن باشد. [مثلا] «پیمان موشک‌های ضدبالستیک» را درنظر بگیرید که در سال ۱۹۷۲ بین ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی امضا شد؛ این معاهده سامانه‌های دفاع موشکی را محدود ساخت که سبب تهدید توانایی دشمن برای تلافی یک تهاجم هسته‌ای می‌شد. هدف این معاهده دوری از ابرقدرت‌ها از تشدید رقابت تسلیحات هسته‌ای بود که می‌توانست روابط آنها را متشنج و آنها را در هنگامه بحران تشویق به حمله کند. براساس نظریه‌ای که پژوهشگران آن را «واقع‌گرایی دفاعی» می‌نامند، دولت‌ها زمانی می‌توانند بسیار ایمن باشند که [سطح] معمای امنیت خفیف باشد، یعنی زمانی که دفاع را آسان‌تر از حمله بدانند و راهبرد دفاعی آنها به‌طور همزمان سبب قوت بخشیدن به دولت‌های دیگر برای تهاجم به آنها نشود.

پژوهش‌های دیگری هم از سوی من و آندورکید به بررسی این گزاره پرداخته‌اند که چگونه رقابت ناشی از معمای امنیت می‌تواند سبب شود زمانی که دولت‌ها تنها درپی امنیت هستند، دشمنان انگیزه آنها را طمع بدانند، مثلا ممکن است کشوری برای تقویت حاشیه حفاظتی خود ارتشش را تقویت کند اما رقیب ممکن است این حرکت را بیش از حد و نشانه طمع تلقی کند. آنچه به اصطلاح چرخش به آسیای ایالات‌متحده نامیده می‌شود، سبب ایجاد چنین پویایی‌ای شد. با افزایش توانمندی‌های نظامی متعارف چین، ایالات‌متحده تحت ریاست جمهوری باراک اوباما تصمیم گرفت اولویت بیشتری به شرق آسیا بدهد که یکی از نمودهای آن اعزام نیروهای آمریکایی بیشتر به منطقه بود. [این درحالی بود که] چین باور داشت توانمندی‌های از پیش موجود ایالات‌متحده در منطقه گسترده و برای اهداف اعلام‌شده آنها کافی است، بنابراین تغییر در سیاست ایالات‌متحده را اقدامی خصمانه و تجاوزکارانه تلقی کرد.

محققان دامنه معمای امنیت را در عرصه‌های دیگر هم بررسی کرده‌اند. گلن اسنایدر اظهار داشت منطق معمای امنیت در زمینه تشکیل ائتلاف‌ها و همچنین تقویت توان نظامی کاربرد دارد. یک اتحاد جدید، بسیار شبیه به ساخت سلاح‌هایی که هم برای حمله و هم برای دفاع خوب هستند، می‌تواند رقیب را بی‌قرار کند و او را به طرح این پرسش وادارد که آیا اتحاد جدید دفاعی بوده یا مقدمه‌ای برای تهاجم در آینده محسوب می‌شود. بری پوزن معمای امنیت را به درگیری‌های قومی که در زمان انحلال نظم‌های امپراتوری بروز می‌کنند، گسترش داد. در شرایط جدید آنارشی، گروه‌ها همدیگر را تهدیدکننده می‌بینند؛ آن هم درحالی‌که هرکدام از آنها تنها به دنبال دفاع از خود است. ویلیام وولفورث هم منطق معمای امنیت را برای رقابت‌های مربوط به کسب جایگاه به کار برد. تشویش یک دولت درباره به‌رسمیت شناخته شدن جایگاه آن از سوی یک دولت دیگر می‌تواند منجر به ایجاد رقابت غیر ضروری شود. امروزه محققان این مدل را به‌طور گسترده‌تری نیز به کار می‌برند، مثلا برای بررسی چگونگی تبدیل یک جنگ متعارف به جنگ هسته‌ای.

همان‌طور که مطالعات مربوط به معمای امنیت روشن ساخته‌اند، دولت‌ها باید نگران اجرای سیاست‌هایی باشند که سبب می‌گردند دیگر همتایان آنها احساس امنیت کمتری کنند؛ زیرا افزایش ناامنی دیگران می‌تواند خطرناک باشد. در نیمه دوم جنگ سرد، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی تصمیم به استقرار موشک‌های هدف‌گیری مستقل چندگانه یا MIRV گرفتند (یعنی موشک‌های دارای چندین کلاهک هسته‌ای). هر دو کشور ظاهرا به دنبال امنیت بیشتر بودند. اما در نتیجه این استقرار، نیروهای موشکی بالستیک زمین- پایه ایالات متحده آسیب‌پذیرتر شدند و واشنگتن به‌شدت نگران مکفی بودن نیروهای هسته‌ای راهبردی خود گشت. رقابت تسلیحاتی همچنین روابط دیپلماتیک ابرقدرت‌ها را متشنج کرد؛ امری که باعث شد آسیب‌پذیری جدید نیروهای هسته‌ای آنها خطرناک‌تر به نظر برسد. اگر هیچ یک از این دو کشور موشک‌های مذکور را مستقر نکرده بودند، واشنگتن و مسکو هر دو از امنیت بیشتری برخوردار بودند. پویایی‌های پردردسر معمای امنیت، بینش‌های سیاستی مختلفی را در اختیار سایر دولت‌ها قرار می‌دهد. یک دولت، با درک اینکه چگونه اقدامات آن ممکن است سبب احساس امنیت کمتر یک دولت دیگر شود، باید به سمت راهبردهای دفاعی، خویشتن‌داری یک جانبه و توافق‌های حاصل از مذاکره که اندازه و ویژگی‌های تهاجمی آن را محدود می‌کند، متمایل شود. چنین سیاست‌هایی می‌تواند سیگنال‌های منفی را که افزایش قدرت نظامی می‌تواند به دشمنان ارسال کند، تعدیل سازد. یک توافق کنترل تسلیحات در دهه ۱۹۷۰ برای ممنوعیت موشک‌های هدف‌گیری مستقل چندگانه، ایالات متحده را ایمن‌تر می‌کرد و تنش‌های جنگ سرد را نیز کاهش می‌داد. دولت‌ها بعضا می‌توانند با دست زدن به اقدامات کمتر خود را ایمن‌تر سازند.

فراتر از دوگانه

تحلیلگران از چهارچوب معمای امنیت برای بررسی روابط بین دولت‌هایی که به دنبال امنیت در یک سیستم آنارشیک هستند، استفاده کرده‌اند. در مقابل، آنها بازدارندگی را به‌عنوان بهترین گزینه سیاستی برای مقابله با دولت‌های توسعه‌طلبی که براساس حرص و آز هدایت می‌شوند، توصیه کرده‌اند. اما این قاب‌بندی دوگانه این واقعیت را نادیده می‌گیرد که برخی از دولت‌ها حالت مختلط داشته و هم ناامن و هم حریص هستند.

این دولت‌های مختلط هرگز به وضعیت موجود راضی نخواهند بود. آنها حتی اگر مطمئن باشند که دشمن‌شان فقط به دنبال امنیت است، باز هم مستعد رفتار تهاجمی خواهند بود. به علاوه اگر احساس ناامنی هم کنند، احتمالا رفتار پرخاشگرانه‌ای خواهند داشت. روسیه امروز شاید نمونه بارز کشوری با انگیزه‌های مختلط باشد؛ این کشور سیاست‌های تهاجمی را در اوکراین دنبال می‌کند، هم به این دلیل که معتقد است اوکراین باید بخشی از روسیه باشد و هم به این دلیل که از گسترش ناتو احساس خطر می‌کند.

مقابله با چنین حریفی دشواری دوچندانی دارد. یک دولت باید یک عامل بازدارنده قوی برای دفع انگیزه‌های توسعه‌طلبانه دشمن خود داشته باشد. اما با حفظ یک بازدارندگی قوی‌تر، چشم‌پوشی از سیاست‌هایی که امنیت دشمن را کاهش می‌دهد، دشوارتر می‌شود؛ اتفاقی که می‌تواند خودویرانگر باشد؛ زمانی که دشمن احساس تهدید می‌کند، ایجاد بازدارندگی در مقابل او دشوارتر می‌شود. تناسب دشوار ایجادشده توسط معضل امنیتی پس از آن تشدید خواهد شد. صرفا خویشتن‌داری -با امید به نشان دادن انگیزه‌های صلح‌آمیز خود- احتمالا بسیار خطرناک خواهد بود. هر نشانه‌ای از ضعف، دشمن را وسوسه می‌کند که اکنون کمتر بازدارنده است و دست به اقدامات تهاجمی بزند.

انگیزه‌های مختلط دولت‌ها احتمال سردرگمی و سوءادراک را افزایش می‌دهد و تاثیرات معمای امنیت را تا حد زیادی تشدید می‌کند. اگر دولتی نتواند درک کند که حریفش با چنین معضلی روبه‌روست، به نتایج نابجای منفی خواهد رسید و همه اقدامات تهدیدآمیز به اشتباه منعکس‌کننده انگیزه‌های حریصانه تفسیر می‌شوند؛ و احتمال رویارویی و درگیری بیشتر خواهد شد. معمای امنیت می‌تواند به تحلیلگران کمک کند تا حمله روسیه به اوکراین و رقابت نظامی در شرق آسیا بین چین و ایالات متحده را فهم کنند. با این حال، هیچ‌یک از این دو مورد، یک معمای امنیتی نیست. برخی از تفاسیر به ارزیابی‌های متضاد وقایع روی زمین بستگی دارد.

ضمن توجه به ساده‌سازی بیش از حد موجود در این گزاره شاید بحث درباره علل حمله روسیه به اوکراین را بتوان [بین دو اردوگاه] افرادی که بر حرص و آز کرملین تاکید می‌کنند و کسانی که بر حس ناامنی آن تاکید دارند تقسیم کرد. دیدگاه اول معتقد است منشأ جنگ در داخل روسیه است -از جمله باورهای خاص پوتین درباره تاریخ اوکراین و نوعی از ناسیونالیسم امپریالیستی که بسیاری از مردم روسیه را مبتلا به خود کرده است. برای تحلیلگران حاضر در این اردوگاه، ادعای روسیه مبنی بر اینکه با گسترش ناتو در معرض تهدید قرار گرفته است، آشکارا نادرست است. این ارزیابی از روسیه -که آن را حریص و امن می‌داند- نشان می‌دهد بهترین گزینه برای مقابله با کرملین، سیاست‌های بازدارندگی و رقابتی است. بنابراین، ایالات متحده باید برای گسترش ناتو تلاش کند و توانایی خود را برای حمله به روسیه یا اجبار آن افزایش دهد.

اما دیدگاه دیگر بر این باور است که گسترش ناتو به سمت شرق -به همراه وعده مقامات در سال ۲۰۰۸ مبنی بر اینکه اوکراین درنهایت به عضویت ناتو درخواهد آمد و همچنین روابط سیاسی و نظامی رو به رشد بین ناتو و اوکراین از آن زمان تاکنون برای روسیه ناامنی واقعی ایجاد کرده است. در این استدلال بیان می‌شود که روسیه برای جلوگیری از نفوذ ناتو به قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق به اوکراین حمله کرد. این تحلیلگران معمای امنیت را در عرصه عمل می‌بینند؛ زیرا جست‌وجوی امنیت از سوی ناتو باعث شد که مسکو احساس خطر و ناامنی کند. از سوی دیگر، می‌توان استدلال کرد که ناتو یک بازیگر حریص با اهداف توسعه‌طلبانه بود که اصلا دغدغه امنیت خود را نداشت و به دنبال آن بود تا دموکراسی را گسترش دهد؛ نظم بین‌المللی لیبرال را توسعه بخشد و نفوذ غرب را افزایش دهد. در این دیدگاه، ناتو با معمای امنیت روبه‌رو نبود، بلکه سیاست‌های حریصانه‌ای را اتخاذ کرد که روسیه را ناامن ساخت و این کشور را به حمله تحریک کرد.

در این بحث قطبی به این نکته توجهی نمی‌شود که ممکن است روسیه هم حریص و هم ناایمن باشد. مطابق این خوانش، روسیه قبل از اینکه ناتو به سمت عضویت اوکراین در این ائتلاف حرکت کند، طرح‌هایی درباره اوکراین داشت. سپس، گسترش ناتو، روسیه را دچار احساس ناامنی کرد؛ امری که به نوبه خود باعث شد کرملین تمایل بیشتری برای اقدام به روش‌های توسعه‌طلبانه داشته باشد. [درحقیقت] حمله به اوکراین تبدیل به بهترین گزینه روسیه شد.

اگر روسیه واقعا یک دولت [دارای انگیزه‌های] مختلط باشد، پس احتمالا غرب هرگز گزینه خوبی برای جلوگیری از تهاجم مسکو به اوکراین نداشته است. دست برداشتن از گسترش ناتو ممکن بود این تهاجم را به تعویق بیندازد، اما آن را منتفی نمی‌ساخت. با قدرتمندتر شدن روسیه، کرملین ممکن بود فقط برای ارضای انگیزه‌های حریصانه خود و صرف نظر از اقدامات ناتو، به اوکراین حمله کند. [در این شرایط] از آنجایی که اوکراین عضو ناتو نبود، این ائتلاف نمی‌توانست یک راهبرد کاملا دفاعی را برای بازدارندگی حمله روسیه به اوکراین دنبال کند. اگر هم ناتو تهاجمی‌تر بود و تصمیم می‌گرفت اوکراین را به‌عنوان یک عضو بپذیرد، امنیت روسیه به‌طور اجتناب‌ناپذیری کاهش می‌یافت. اما به نظر می‌رسد روند آهسته گسترش ائتلاف -که احتمال الحاق اوکراین را افزایش می‌داده اما همچنان آن را کنار می‌گذارد- بدترین گزینه بوده است؛ زیرا شاید بدون ایجاد بازدارندگی مناسب در برابر مسکو سبب ایجاد حس ناامنی در نزد روس‌ها شود.

معمای امنیت بر رقابت ایالات متحده و چین نیز سایه افکنده است. از برخی جهات، دلیل کمی برای تنش نظامی وجود ندارد. وسعت اقیانوس آرام تهاجم طرفین به یکدیگر را عملا غیرممکن می‌کند. وسیع بودن دو کشور و برابری تقریبی قدرت آنها نیز احتمال تهاجم را کاهش می‌دهد. علاوه بر این، هر دو کشور می‌توانند از نیروهای هسته‌ای خود که قابلیت ایستادگی در برابر تهاجم هسته‌ای طرف دیگر را نیز دارند، استفاده کنند. درنتیجه فاصله، اقیانوس و تسلیحات هسته‌ای به‌شدت اوضاع را برای دفاع مطلوب می‌سازد. بنابراین معمای امنیت در این مورد به حدی خفیف است که چین و ایالات متحده برای اجتناب از رقابت امنیتی مشکل چندانی ندارند.

اما اگر نگاهی عمیق به شرق آسیا داشته باشیم، پویایی‌های مذکور کاملا متفاوت می‌گردند. معمای امنیت در این منطقه و مخصوصا بر سر تایوان، پیچیده و خطرناک است. چین تایوان را بخشی از سرزمین خود می‌داند و قصد اتحاد دوباره با این جزیره را دارد. پکن تلاش‌های خود را برای جلوگیری از اعلام استقلال رسمی تایوان در جهت حفظ تمامیت ارضی و درنتیجه امنیت ملی خود می‌داند. مقامات چینی امکان استفاده از زور برای دستیابی به اتحاد را موضوعی امنیتی و نه یک گسترش حریصانه می‌دانند. ایالات متحده موضع رسمی درباره وضعیت نهایی تایوان اتخاذ نکرده است، اما استفاده از زور را به‌عنوان وسیله‌ای مشروع برای حل‌وفصل اختلاف رد می‌کند و متعهد به حفظ توانایی ایالات متحده برای دفاع از این جزیره است. بنابراین این وضعیت به معنای اخص کلمه معمای امنیت نیست، بلکه مناقشه‌ای بر سر وضعیت موجود سیاسی و ابزار قابل قبول برای حل این اختلاف است.

بنابراین تنها گزینه‌های بد برای ایالات متحده باقی مانده است. واشنگتن می‌تواند وضعیت دفاعی تایوان و تعهد خود به دفاع از آن را تحکیم سازد اما در این شرایط به تداوم تهدید امنیت چین تداوم بخشیده و با خطر یک جنگ بزرگ نیز روبه‌رو خواهد شد. واشنگتن می‌تواند این سیاست را به اشکال مختلفی اجرا کند اما هیچ‌کدام از این شکل‌ها نمی‌تواند مشکل اصلی را حل کند؛ اینکه چین تایوان را به‌عنوان یک منفعت حیاتی برای خود می‌بیند. از طرف دیگر، ایالات متحده همچنین می‌تواند به تعهد خود برای استفاده از زور برای دفاع از تایوان پایان دهد؛ اقدامی که به‌طور بالقوه دعوت از چین برای حمله به تایوان و اتحاد اجباری این جزیره با سرزمین اصلی خواهد بود. هیچ گزینه دیگری در این بین وجود ندارد.

با استفاده از معمای امنیت می‌توان بیشتر موارد مربوط به رقابت قدرت‌های بزرگ را تبیین ساخت؛ اگرچه این مفهوم در همه موارد قابل کاربست نیست. اما همان‌طور که مثال‌های مذکور نشان می‌دهند، حتی قوی‌ترین نظریه‌ها را نیز نمی‌توان به راحتی در همه شرایط به کار برد. دسته‌بندی دولت‌ها به‌عنوان حریص یا ناامن ممکن است به کاربست مدل‌های مفهومی کمک کند، اما محرک‌های رفتار دولت‌ها را در دنیای واقعی در نظر نمی‌گیرد. مانند همیشه، برخی از سخت‌ترین مشکلات برای سیاستگذاران و تحلیلگران در مناطق خاکستری (حوزه‌های میانی که در دو سر قطب قرار نمی‌گیرند) نهفته است که در برابر راه‌حل‌های آسان مقاومت می‌کنند.